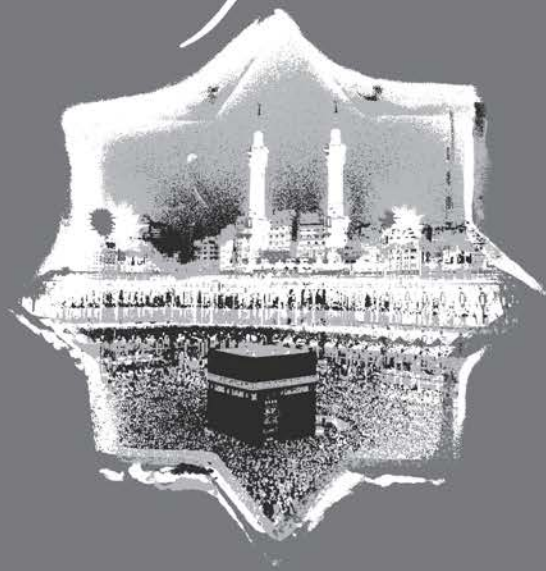




# خاطرات





# تفصیل سفر مکہ معظمہ (زادہا اللہ شرفا)

رسول جعفریان

خاطرات

میقات

فصلنامہ فرهنگی، اجتماعی،  
سیاسی، تاریخی

۱۲۸

## این سفرنامه

سفرنامه حاضر، در ادامه حرکت سفرنامه نویسی حج در دوره قاجار است که توسط یکی دیگر از صاحب منصبان این دولت نوشته شده و مسیر او نیز درست مانند غالب افرادی که این زمان از تهران به حج رفته اند، از طریق شمال ایران به سمت دریای سیاه و از آنجا به استانبول و اسکندریه و کانال سوئز و سپس جده و بازگشت از همان طریق بوده است. این سفرنامه به تفصیل سفرنامه‌های مفصل این دوره؛ مانند فرهاد میرزا، امین الدوله، میرزا عبدالحسین خان افشار و ... نیست اما به رغم اختصار، حاوی نکات جالبی در باره مسیر راه و حرمین است.

نسخه‌ای از این سفرنامه در ۱۷ صفحه به شماره ۳۸۹۹ در کتابخانه ملک نگهداری شده و در فهرست آن کتابخانه (ج ۳، ص ۳۶۶) معرفی شده است. نسخه اندکی بد خط و تصویری که در اختیار بنده قرار گرفت کم رنگ و رو بود. به همین جهت کلماتی ناخوانا ماند.

این سفر در شعبان ۱۳۲۱ قمری آغاز شده و تا صفر ۱۳۲۲ به طول انجامیده است.

تاریخ پایان سفرنامه اول شهر صفر المظفر ۱۳۲۳ (شاید: ۱۳۲۲) است. علی القاعده یا باید سال مذکور ۱۳۲۳ باشد یا اگر در ۱۳۲۲ است باید اول آن نه، بلکه دست کم پس از روز پنجم باشد که روز ورود او به طهران است.

رسول جعفریان

۱۵ محرم ۱۴۲۹

## میرزا محمود خان مدیر الدوله

نویسنده این سفرنامه میرزا محمود خان مدیر الدوله وزیر لشکر برادر میرزا احمد خان مشیر السلطنه است که فرد اخیر از رجال مشهور دولت قاجاری، وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. اما نویسنده ما سال‌ها در آذربایجان مشغول کار بوده و از این حیث، مظفرالدین شاه به وی اعتماد داشته است. در تهران از همان سال ۱۳۱۴ که سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه است، تولیت آستان قدس رضوی به وی سپرده شده و بعدها وزیر لشکر شده است.

آنچه در ذیل در باره وی خواهد آمد تقریباً همه برگرفته از «مرآت الوقایع» مظفری است که اشارات قابل توجهی به وی از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۲ دارد. بر اساس نخستین اطلاع موجود در این کتاب، در باره این شخص، مدیر الدوله در ذی حجه سال ۱۳۱۴ تولیت آستان مقدس

شده است.

ملک المورخین می نویسد: «جناب میرزا محمود خان مدیر الدوله، که از وزرای دیندار و خداترس و درست و امین و خیر خواه ملت و دولت است، به تولیت آستانه مقدسه رضویه - سلام الله علی ساکنها - مفتخر شد.»<sup>۱</sup>

همو نوشته است: «در ماه جمادی الثانیه ۱۳۱۵، جناب میرزا محمود خان مدیر الدوله متولی باشی آستان مقدس، که از وزرای دیندار و خداترس مملکت ایران است، خدماتی شایان به تولیت جلیله نموده؛ از جمله مبالغی آستانه مقدسه قرض پیدا کرده بود. مدیر الدوله خرج را با دخل برابر کرده ... گفتند مدیر الدوله در آن سال، دوازده هزار تومان حق التولیه خود را تقدیم مخارجات آستانه متبر که نمود.»<sup>۲</sup>

بنا به نوشته ملک المورخین، وی در عشر سوم صفر ۱۳۱۸ ق. به وزارت کشور منسوب شده و این به پیشنهاد اتابک اعظم بوده است.<sup>۳</sup>

از مقدمه همین سفرنامه بر می آید که وی در هنگام آغاز سفر، وزیر لشکر بوده، اما شگفت آن است که عبدالحسین خان ملک المورخین نوشته است: در اول شهر ذی حجه ۱۳۲۲ مدیر الدوله وزیر لشکر از وزارت لشکر معزول شد. با این که میان نوکرهای شاه مرد درست و دیندار و خدا ترس می باشد و هیچ خلاقی هم از او سر نزده است.<sup>۴</sup> این درست زمانی است مدیر الدوله در حج به سر می برد. بنابراین، باید اشتباهی برای ملک المورخین رخ داده باشد. بسا این مربوط به سال بعد باشد. همو در وقایع سال ۱۳۲۰ نوشته است: «در عشر آخر رمضان، پس از آن که امین الدوله از وزارت و وظایف و اوقاف استعفا کرد، شاه شغل او را به حاجی مدیر الدوله داد.»<sup>۵</sup>

نویسنده در این سفرنامه، از پسرش ثقة السلطنه یاد کرده و ملک المورخین هم ذیل رخدادهای سال ۱۳۲۰ نوشته است: «ثقة السلطنة بن حاجی مدیر الدوله، وزیر وظایف و اوقاف به نیابت وظایف و اوقاف و استیفای وظایف سر بلند شد.»<sup>۶</sup> شاید پسر دیگر او مشیر نظام باشد که باز به نوشته ملک المورخین در عشر دوم ذی قعدة ۱۳۱۷ لشکر نویس باشی آذربایجان شده است.<sup>۷</sup> اعزاز الدوله هم فرزند دیگر او بوده که در پایان با اشاره به مستقبلین از او یاد کرده است.

بدین ترتیب آشکار می شود که نویسنده از چهره های برجسته پایتخت بوده است. او افزون بر اشاراتی که در ابتدای سفرنامه و انتهای آن، در دید و بازدید علما و سیاسیون مهم پایتخت؛ از جمله شیخ فضل الله نوری از خود دارد، نامه ای هم از مظفرالدین شاه در پایان سفرنامه، در باره سوغاتی که برای او فرستاده، آورده است.

شاه در این یادداشت می‌نویسد:

«مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاءالله حج شما قبول و دعاهایی که می‌دانم قبلاً به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقة السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت می‌کردند. کمال رضایت را از خدمات آن‌ها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بودید رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر ۱۳۲۲»

### [۲۲ شعبان ۱۳۲۱: آماده حرکت از تهران]

روز پنج‌شنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم، توشقان ٹیل ۱۳۲۱ برای مرخصی شرفیاب خاک پای مقدس اعلی حضرت همایون ظلّ اللہی - ارواحنا فداہ گردیده، پس از بذل مراسم و تفقدات کامله و تقبیل خاک پای همایون خسروانه، به اتّاق نظام رفته، درحالی که عموم جنابان لشکر نویسان عظام حضور داشتند. جناب نعیم السلطنه منشی باشی، اداره وزارت لشکر، دستخط آفتاب نمط که بر حسب استدعای خود این بنده برای نیابت وزارت لشکر خطاب به حضرت اشرف والا سپهسالار اعظم به افتخار جناب جلالت‌مآب فرزند ثقة السلطنه شرف حضور یافته بود، قرائت نمود و کلیه لشکر نویسان فخام، اظهار کمال رضامندی از خود این بنده حضوراً نمودند و سبب محول شدن نیابت وزارت لشکر به عهده جناب ثقة السلطنه زاید آنچه اظهار مسرت کردند و بعد از صرف نهار از اتّاق نظام با لشکر نویسان وداع نموده، به منزل مراجعت شد.

### [روز جمعه ۲۳ شهر شعبان: خداحافظی]

صبح جناب فضایل و فواضل نصاب، مجتهد الزمانی، آقای حاج شیخ عبدالنبی به دیدن تشریف آورده وداع فرموده، دعای مسافرت به گوش‌های این بنده خوانده، تشریف بردند. بعد از رفتن ایشان به کالسکه سوار شده، به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم - علیه التحیه و التسلیم مشرف شده، وداع کرده و از حضرت احدیت در آن بقعه متبرکه و مّصّج مقدس از خداوند تبارک و تعالی مسألت نمود که ادراک فیض آن سفر بزرگ به صحت و سلامت نموده، صحیحاً سالمأ معاودت کند و از آنجا به منزل جناب مستطاب اجل اکرم افخم، آقای مشیر السلطنه، وزیر مالیه و خزانه به عنوان نقل مکان آمده، نهار آنجا صرف شد و از حسن اتّفاق نوبه و تبی که روز قبل عارض مزاج ایشان شده و عرق کرده بودند دیگر آن روز جمعه بحمدالله نوبه نیامد و حالت بهبودی برای ایشان به حصول پیوست و نگرانی خاطر این بنده که اقصی الغایه بود، مبدل به فراغت گردید و از این حیثیت، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد و آن شب را در خانه‌های ایشان اقامت نموده، روز شنبه هم

همانجا مانده، به رفع نواقص اسباب سفر اقدام شد.

عصر شنبه جناب فضایل و فواضل نصاب ثقة الاسلام آقای آقا سید ریحان الله - سلمه الله تشریف آوردند. جناب مستطاب اجل آقای بحرینی - سلمه الله - به نیم ساعت بعد تشریف ارزانی داشته، بعد از صرف چای و غیره، هر دو این آقایان محترم دعای مسافرت خوانده تشریف بردند. پس از آن، جناب افاضل و افادت نصاب حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله مجتهد مازندرانی - سلمه الله - تشریف آورده، به قدر یک ساعت نشسته، برخاسته و دعای عزیمت سفر نیز ایشان لطف فرمودند به گوش‌های بنده خواندند و با ایشان نیز وداع نموده تشریف بردند.

بعد، نواب شاهزاده دارا و جناب جلالت‌مآب مقتدر السلطنه و جناب جلالت‌مآب حاجی صدر الدوله و جنابان حاجی رفیع الدوله و آصف السلطان و عین الدوله و بصیر همایون آمدند. آن‌ها نیز وداع نموده رفتند.

[۲] چون دو دستگاه کالسکه و چاپاری از دارالخلافه الی رشت اجاره شده به وعده روز شنبه، رییس راه شوسه پیغام داده بود که جمعی دیگر هم مثل جنابان مجدالدوله و مشیر الملک برای روز یکشنبه از راه رشت می باید بروند و سفیر دولت...<sup>۸</sup> هم بعد از آن می باید از همین راه مراجعت به فرنگستان کند و اسب چاپاری کفایت همه مسافرین را نخواهد نمود. در این صورت همین عصر روز شنبه را باید حرکت کنید، لابد و لاعلاج شده در همان شب شنبه ۲۴ شهر شعبان با جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر مالیه و جناب موثق الملک و جناب فرزندی ثقة السلطنه و جناب بدیع الدوله و سایر اولاد و اقارب وداع نموده، ساعت چهار از شب گذشته، با نهایت پزیردگی و دلتنگی از مفارقت آن‌ها به شهاب آباد رسید. در واقع به رأی العین مضمون این مطلب را مشاهده نمود: **يقولون ان الموت صعب و لكن مفارقة الاحباب اصعب.**

### [صبح یکشنبه ۲۵: ورود به قزوین]

از شهاب آباد حرکت کرده، عصر دوشنبه ۲۶ به قزوین وارد شده، در عمارات دیوان‌ها که جناب جلالت‌مآب، میرزا صالح خان سالار اکرم حاکم و پذیرایی نمودند [مستقر شدیم].

جناب مستطاب اجل مجد الدوله ایلیخانی قاجار که دو ساعت قبل از بنده وارد قزوین شده و تمدد اعصابی نموده بودند، بعد از ملاقات ایشان عازم به طرف رشت شدند. این بنده هر شب را در یکی از آن عمارات، چون نواب علیه حرمة السلطنه همراه بودند، اقامت کرده در ساعت هشت از شب گذشته، کالسکه‌ها و گاری چاپاری را که کرایه شده بود حاضر نموده، عازم به طرف رشت گردیدم و در مدت پنج شبانه روز از منازل مفصله گذشته، شب جمعه سلخ شهر شعبان وارد رشت شد. اما در راه‌ها تا دره ملاعلی چندان صعوبتی نداشت.

بیونک: چهار فرسخ - از بیونک به بیک کندی: دو فرسخ - از بیک کندی به نورباشی چایی: دو فرسخ - از نورباشی چایی به درّه ملاعلی: دو فرسخ - از درّه ملاعلی به پاچنار: دو فرسخ - از پاچنار به بالابالا: دو فرسخ - از بالابالا به منجیل: دو فرسخ - از منجیل به رودبار: دو فرسخ - از رودبار به رستم آباد: دو فرسخ - از رودبار به امامزاده هاشم: دو فرسخ - از امامزاده هاشم به کدوم: دو فرسخ - از کدوم به رشت: پنج فرسخ.

ولی از درّه ملاعلی که به پاچنار و بالا بالا و منجیل و رودبار که تماماً درّه و کناره‌های رودخانه منجیل بود، با آن که راه‌ها شوسه و اغلب طرف پردگاه‌های [پرتگاه‌های] راه، به قدر سه چارک ارتفاع و چهار ذرع عرض با سنگ و آهک و گچ، دیوار کشیده‌اند که مال و آدم و کالسکه و گاری پرد [پرت] نشود. مع هذا زهره انسان آب می‌شد، از تصوّر دیدن آن که مبادا شخص فرد [پرت] شود.

[۳] اما از آنجا که فضل خداوند شامل حال بندگان می‌باشد از خطرات عظیمه حفظ می‌فرماید. در رشت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد افخم الدوله شاهنشاه زاده اعظم عضد السلطان - دامت شوکتة الوالا - هنگام ورود بنده به رشت کالسکه و یدک و چند نفر از معاریف عمله‌جاتشان را به استقبال فرستاده بودند و نیز جناب حاجی سید رضی که از تجار و ملاکین معتبر رشت می‌باشد از برادر و بستگان خود با یدک و غیره به استقبال فرستاده بود و تا نیم ساعت به غروب مانده در یک فرسخی شهر معطل شده، دیده بودند آثاری از بنده تا آن وقت پیدا نشد، معاودت به رشت نموده بودند. پس از معاودت آنان به فاصله نیم ساعتی به آنجا رسیدیم. اهل قهوه‌خانه نزدیک به شهر این تفصیل را بیان نمودند.

مختصراً یک ساعت و نیم از شب گذشته به خانه جناب حاجی سید رضی وارد شدیم. فردای آن روز [حاکم] ایالت [ظ] رشت یک طاقه شال کشمیری مرحمت فرموده، به عنوان تبریک ایفاد و التفات فرموده بودند. به آورنده ده عدد اشرفی داده شد. روز بعد از ورود، خودم شرفیاب حضور مبارکشان شدم. کمال تفقّد و مرحمت مبذول داشتند. یک ساعت خدمتشان بوده، یک پیاله چای صرف و مستظهِراً از خدمتشان مرخص گردیده، به منزل مراجعت شد؛ ولی در همان شبانه روزی که در منزل حاج مشار الیه اقامت داشتم، محرمانه از او و از عمید السلطنه و سالار، تحقیقات سلوک و رفتار حضرت شاهزاده معظم که استفسار شد، خیلی خوب از خود حضرت والا و اجزاءشان تعریف و تمجید و دعاگویی به ذات مقدس همایون ملوکانه - ارواحنا فداه - می‌نمودند. خداوند ان شاءالله تعالی روز به روز بر عمر و استقامت وجود مسعود این پادشاه رؤوف مهربان - ارواحنا فداه - بیفزاید که عموم اهالی ایران در ظلّ ظلیل‌شان مرفّه الحال روزگار بگذرانند.

## [اول رمضان: در رشت]

بالجمله، دو شب و یک روز میهمان حاجی سید رضی بوده، روز شنبه غرهٔ رمضان از رشت با کالسکهٔ حاج مشارالیه حرکت نموده، به پیر بازار رفتیم، در حالتی که جنابان عمیدالسلطنه و سالار بدرقه آمده، به مرداب نشسته شد. عمیدالسلطنه را از همان جا وداع نموده، مراجعت کرد ولی سالار به همراه بود الی انزلی.

در انزلی به فاصلهٔ نیم ساعت که مکث شد کشتی تجارتنی حاضر گردیده، با سالار هم وداع نموده، او به انزلی رفته و بنده با جناب اجل مجد الدوله و اتباع طرفین در کشتی، متوکلاً علی الله نشسته روانه شدیم.

دریا شب و روز اول عیبی نداشت و از دهنهٔ بی تلاطم گذشت، ولی از آستارا به بعد که سه ساعت به غروب مانده حرکت نمودیم از محاذی لنکران، دریا بنای تلاطم گذاشت و خود بنده حالم به هم خورد، لکن استفراغ ننمودم اما جمیع اعضایم غرق عرق شده بیحال افتاده بودم. همراهانم تماماً افتاده و متصل قی می کردند.

مختصراً دو شب در دریا بودیم. صبح روز سیم رمضان شد، مردهٔ بیجان به بادکوبه قبل از ظهر رسیدیم. یک شب و دو روز در میهمانخانهٔ آنجا با کمال تنفر اقامت شد.

بعد از ظهر [۴] روز سه شنبه، ۴ رمضان به ماشین خانهٔ بادکوبه رفته، در صورتی که جناب اجل مشیر الملک وزیر مختار بطرزبوغ [پترزبورگ] برای راه انداختن با قونسول های بادکوبه و تفلیس حاضر شده بودند.

بلیت از بادکوبه الی باطوم گرفته با حضرات وداع کرده به درجه ...<sup>۹</sup> راه آهن، خود و حرمة السلطنه و افخم السلطنه و یک خدمتکار زنانه نشسته و ما بقی نوکر و آدم دو نفر در نمره دوم نشسته و حاجی بشیر خان و دو نفری که در نمره ۳ که حاجی تقی و حاجی ابراهیم آشپز باشند، نشسته از دو ساعت به غروب مانده سه شنبه ۴ رمضان الی چهار ساعت از شب پنجشنبه ۶ گذشته وارد باطوم شدیم که در سی ساعت از بادکوبه به باطوم طی این مسافت گردید. بعد از ورود به باطوم قونسول آنجا حاضر شده چون عیال همراه بود، دیگر در میهمانخانه اقامت نکرده، به منزل مشهدی علی اکبر ترک رفته، اقامت نمودیم.

جناب مجد الدوله در همان میهمانخانه ماندند. عصر پنجشنبه به دیدن بنده تشریف آوردند. صبح پنجشنبه قونسول باطوم آمده، تذکره‌ها به ایشان داده شد که بدهند قونسول روس و عثمانی قول کشیده، امضا نمایند. دوازده منات برای امضای کار گزاران دولت عثمانی به تصدیق جناب میرزا آقا خان قونسول باطوم داده شد.

در باطوم درخت چای بسیار است. از حیثیت آبادی شهر باطوم از بادکوبه کمتر و بادکوبه به آنجا



رجحان دارد. به حمام باطوم رفتم، خیلی پاکیزه و منظم می‌باشد. چهار منات به حمامی و یک منات به درشکه در ذهاب راه حمام داده شد. قونسول برای شام به منزل خودش دعوت نمود. عذر خواستم. جناب مجدالدوله رفتند. مع هذا یک مجموعه شام در ساعت چهار از شب گذشته، از منزل قونسول فرستاده بودند، در حالتی که خود ما شام صرف نموده بودیم. قونسول از اهل خراسان است که به باطوم مأمور شده.

جناب مجدالدوله بعد از دو شب اقامت در باطوم به کشتی تجارتي سوار شده از برای طرابوزن و سامسوم رفتند که هفت روزه به اسلامبول برسند. به قونسول باطوم یک طاقه شال شیروانی که سی تومان ایتباع شده، به عنوان ارمغان فرستاده شد.

### [ ۱۲ ] رمضان: حرکت از باطوم

در باطوم هفت روز اقامت شده، عصر چهارشنبه، ۱۲ رمضان به کشتی فرانسوی نشسته، قونسول هم به کشتی برای راه انداختن آمده. قریب به غروب با ایشان وداع نموده به باطوم رفتند و کشتی حرکت نموده، از اول شب الی صبح به طرابوزن رسیدیم.

آن روز را الی عصر کشتی در کنار طرابوزن ایستاد. بارهایی که به طرابوزن می‌بایست برود با قایق‌ها حمل کردند و از طرابوزن آنچه می‌بایست بارگیری کنند نیز آورده، داده، شش ساعت از شب پنج شنبه گذشته، کشتی حرکت نمود، الی صبح به اسکله کراسوم، که شهری از خاک عثمانی است، ایستاده و از کراسوم قایق‌های متعدده آمده، آنچه به آنجا حمل شدنی بود بردند.

در باطوم بعد از سوار شدن به کشتی، دیدم مشهدی محمد آقای صراف با برادر و برادرزاده‌اش در همین کشتی می‌باشند. جناب حاجی سید محمد قزوینی مشهور به مستجاب الدعوه نیز با ایشان آمده‌اند. از این فقره که لامحاله شخص عالمی در این کشتی همزبان و مونس گردید زاید آنچه خشنودی حاصل گردید، ولی از جهت آن که شخص حکیمی مسیحی با عیال و دو نفر بچه‌اش در کشتی، همسایه اتاق مسکونی بنده واقع شده و یک نفر از بچه‌اش گریه و بی‌آرامی می‌نماید خیلی سخت می‌گذرد و از طرفی خوف کشتی این شعر حافظ به نظرم آمد:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبکبالان ساحل‌ها

در کراسوم وقتی که کشتی لنگر انداخته [۵] و آفتاب طلوع نموده بود، پس از خواندن و قرائت جزوی از کلام الله مجید، تفصیل از باطوم الی کراسوم تحریر شد تا بعد از این، چه پیش آید؛ «اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً بمحمد صلی الله علیه و آله».

روز جمعه، ۱۴ رمضان به روم، که یکی از اسکله‌هاست، آمدیم تا عصر کشتی لنگر انداخته، قریب به غروب حرکت نموده الی ساعت سه از شب پنجشنبه گذشته به گونیا وارد شده، نیز در اینجا الی عصر کشتی ایستاد و در آنجا نیز بارگیری نموده، شبانه از آنجا حرکت نمود.

### [ورود به اسلامبول]

مجملاً این‌که: شش شبانه روز بر روی دریای قرادانگیز بوده، صبح بیستم شهر رمضان به دهنه اسلامبول، که قریب چهار فرسنگ الی شهر اسلامبول مسافت دارد وارد شدیم. در طی این مسافت دو طرف آبادی و عماراتی که همه به یکدیگر وصل و فاصله نداشت، دیده شد که در هیچ‌جا مشاهده نشده بود. بعد به اسکله که رسید هنوز پیاده نشده بود که از جانب جناب مستطاب اجل پرنس ارفع الدوله، سفیر کبیر، دو نفر صاحب منصب که یکی از آن‌ها قونسول بود که برای پیاده شدن و بردن بارها و دادن گمرک حاضر شده بودند؛ پس از نیم ساعت خود جناب سفیر با جناب مستطاب اجل مجد الدوله که سه روز قبل از بنده وارد شده بودند به کشتی آمدند، به قدر یک ربع در کشتی به واسطه پیاده شدن سایر اشخاصی که از زوآر و غیره در کشتی بودند، مکث نموده بعد به اتفاق ایشان به منزل سفارتی رفته، یک پیاله چای صرف شده، به منزلی که قریب دو هزار قدم به سفارت خانه مسافت دارد و برای بنده اجاره کرده؛ یعنی تعیین نموده بودند، رفتیم.

همان روز عصرش، جناب مجدالدوله برای خرید سوار راه آهن شده بونیه رفتند و با بنده قرار دادند که الی آخر ماه رمضان مراجعت خواهند نمود. من هم چون خیالم قصد اقامه و روزه گرفتن بود، با ایشان قرار دادم که خواهم ماند و از روز ۲۱ رمضان روزه گرفتم. جناب سفیر کبیر عصر همان روز که به منزل آدمم یک سینی شیرینی به عنوان تبریک و فردای آن نیز یک دوری سرشیر و سه قوطی عسل سفید بسیار خوب فرستاد و عصر هم خودشان به دیدن آمدند و لازمه پذیرایی به عمل آوردند. بنده هم یک فرد قالیچه ابریشمی اعلا که شصت - هفتاد تومان قیمت آن بود با یک طاقه شال شروانی که چهل - پنجاه تومان اتباع شده بود به رسم ارمغان برای ایشان فرستادم.

سه شب بعد از ورود، جناب سفیر به سفارتخانه برای افطار دعوت نمود. در آن شب شیخ الاسلام لنکران میهمان بود؛ ما بقی، اجزای خود سفارت بودند و امین خاقان هم میهمان بود. روز ۲۵ رمضان هم سفیر اعلام نموده بود که در سفارت حاضر شده متفقاً به مسجد ایاصوفی در حالتی که نماز جماعت می‌خواندند و وقت نماز عصرشان بود، رفتیم. چه طرفه مسجدی و چه بنای عالی که تماماً از سنگ سماق بنا شده، پنجاه - شصت ستون سنگ سماق داشت که چهل ذرع قد هر یک بود و پس از نماز هر گوشه جماعتی نشست، قرآن تلاوت می نمودند.

پس از تماشای آن مسجد، [به] مسجد سلطان احمد که از ابنیه اجداد سلطان عثمانی بود، آن

هم بنای بسیار عالی بود، رفتیم. در مراجعت چون جمعی از وکلای دولت عثمانی را که وزیر دول خارجه و وزیر اوقاف و پسر شیخ الاسلام عثمانی و غیره و غیره را برای افطار دعوت نموده بودند و مرا هم دعوت کرده بودند، نیز به سفارت‌خانه دعوت کرده، افطار سرشیر مفصلی تهیه کرده بودند و تا ساعت سه از شب گذشته در سفارتخانه بوده و سفیر مرا به ایشان و ایشان را به بنده یک معرفی نمودند. در ساعت سه مراجعت به منزل شد.

در شب بیست و چهارم رمضان هم برادر حاجی محمد اسماعیل مغازه‌چی طهران بنده را با جمعی از معارف تجار با جناب سفیر برای افطار در منزل خودش دعوت نموده بود. نیز آن شب هم در آنجا با سفیر صرف افطار شده، سه ساعت از شب گذشته به منزل مراجعت شد جناب سفیر در یکی از این لیالی که با ایشان بودیم اظهار کردند که تجار آذربایجانی از شما با این لفظ [ظ] عموماً [۶] اظهار رضامندی غیباً نمودند که فلانی در چهل سال که متصدی خدمات عمده دولتی در آذربایجان بود به طوری رفتار نمود که احدی از اعلی و ادنی از ایشان نرنجید. با کمال حسن سلوک با عامه مردم رفتار نمود و بعد از این اظهارات، خواهش آن‌ها این شد که چون حاجی شیخ محسن خان، سفیر مقیم اسلامبول، در حال حیات خودش چند فرد شعر به خط خودش از مرثیه محتشم نوشته و در آنجا در تکیه خان والده که تجار آذربایجانی و غیره در ایام تعزیه‌داری حضرت خامس آل عبا - علیه آلاف التحية و الثناء - نصب می‌نمایند. اگر فلانی از آن کتیبه‌های اشعار محتشم که به خط خود نوشته‌اند یا همه آن یا بعض آن‌ها را بدهند که در آن ایام در خان والده نصب کنیم، خیلی باعث ترویج شرع مبین و مایه تشکر و امتنان ماها و اجر اخروی برای خود فلانی خواهد شد.

جواب دادم در این فقره که مسبوق نبودم و الا به قدر ده - دوازده از آن اشعار به نقد در طهران موجود داشتم. اگر می‌دانستم می‌آوردم. ان شاءالله عهد می‌کنم که اگر از این سفر صحیح و سالم و دلخوش به طهران مراجعت نمودم آنچه موجود دارم از آنهایی که نقل شده می‌فرستم؛ بقیه را هم ان شاءالله می‌دهم نقل نموده و طلا و روغن زده و تخته چسبانده، می‌فرستم که در خان والده از خطوط اهل ایران این یادگار برای دعاگویی دولت ایران و یادگاری از بنده بماند.

چون تا عید رمضان در اسلامبول اقامت شده بود، جناب سفیر اصرار نمودند که مجلس سلام عید سلطان عثمانی را خیلی باشکوه منعقد می‌نمایند. بهتر این است که این مجلس را ببینید و به آن جهت خود سفیر صورت به وزیر تشریفات داده بودند که از باب عالی اذن حاصل بشود که شش نفر از نوکرهای معتبر دولت علیه ایران که خودشان با پسر وبستگانشان باشند، بیایند.

### [حضور در مجلس سلام سلطان عثمانی]

زمان انعقاد مجلس سلام در بالاخانه‌های مجلس که سفرای خارجه می‌نشینند، آن‌ها هم آمده

وضع سلام اینجا را تماشا کنند، اذن داده بودند. به این جهت بنده و جناب مجدالدوله و هر یک با دو نفر پسر و برادر جناب مجدالدوله و امین خاقان هم که جزو حاج به اسلامبول آمده بود، در آن بالاخانه به راهنمایی سفیر قبل از انعقاد سلام رفتیم. سفرای خارجه هم هر یک با مادام خودشان در آنجا آمده بودند. قریب یک صد نفر در آنجا مجمّع شده بود. میز بزرگی از شیرینی و میوه‌آلات و چای و غیره حاضر نموده بودند. پس از دو ساعت که پنج ساعت از روز گذشته بود، سلطان با لباس ماهوت سیاه ساده با قراره نظامی ساده در کمر بسته، به مجلس وارد شدند که فوراً چند دسته موزیک که در بالاخانه مقابل سلطان بود، سلام زدند.

بعد از سلام، خود سلطان دست رو به آسمان بلند نموده، دعایی خواندند و به طرف یمین تختی که از نیمکت قدری بزرگتر بود، مثل آن که روی صندلی بنشینند جلوس نموده، ابتداءً صدر اعظم و وزرا، که ارباب قلم بودند، آمدند به وضع خودشان، هر یک سه - چهار دفعه تمناً نمودند و کم کم نزدیک شده، دامن پالتو نظامی سلطان را تقبیل کردند. یک یک همین طور به همین وضع هی آمده، تمناً نموده و بوسیدند دامن سلطان را، رفتند.

پس از آن، بنای آمدن وزیر جنگ و سرداران و امرای تومان و غیره شد. قریب دو هزار نفر همین طور به ترتیب، به ردیف با لباس نظامی ...<sup>۱۰</sup> قداره هر یک آمدند و زمانی که بنای آمدن اهل نظام شد سلطان از طرف یمین همان نیمکت برخاسته به طرف یسار تخت جلوس کردند و در پهلوی تخت در طرف یسار شخصی با لباس نظامی ایستاده و رشه در دست داشت که سر آن شبیه...<sup>۱۱</sup> دست بود و ریشه داشت. پس از تمنا، آن وقت نزدیک آن شخص حامل رفته، آن را می‌بوسیدند و به طور قهقهه‌ها مراجعت، در دور مجلس سلام می‌ایستادند.

قریب دو هزار نفر این طور آمدند. بعد از آن منشیان و نویسندگان به همین ترتیب آمدند. از آن به بعد، بنای آمدن علما شد. دو نفر از آن‌ها که آمدند، سلطان از روی نیمکت برخاست و ایستاد. آن‌ها دستشان را بلند نمودند، مثل قنوت چیزی خواندند. سلطان هم با ایشان همان طور چیزی خواندند.

بعد آن‌ها رفتند و علمای متوسط آمدند و سلطان باز نشست و آن‌ها با حمایل انداخته، هی یک یک آمدند، به همان ترتیب اهل نظام و غیره لوازم تمنا به جا می‌آوردند و می‌رفتند و مجلس ختم شد.

همین که سلطان برخاست موز کانتچیان یک دفعه سلام زدند و اهل نظام و غیره، که همه در اطراف مجلس چهار - پنج صفه ایستاده بودند، یک دفعه صدا به «سلطان ساق اولسون» بلند نمودند و سلطان رفتند.

هنوز ماها از بالاخانه پایین نیامده بودیم، وزیر تشریفات نایب خودش را [۷] فرستاد از جانب

سلطان نسبت به بنده و جناب مجدالدوله اظهار تقدّر فرموده بودند. ماها هم به طوری که مقتضی بود جوابی متشکرانه دادیم. در مراجعت باز سفیر ما را به سفارتخانه دولتی برده، چای و ناهار در آنجا صرف شده، جناب مجدالدوله برای خریدن ... به مغازه‌ها رفتند و بنده برای ادای نماز و دعاگویی به پادشاه، به درگاه حضرت رب العزّه ارزقنی، عجز و نیاز [کذا] مراجعت منزل نمودم و مشغول آن شدم.

#### [۴ سوال]

چهار روز از ماه شوال گذشته، جناب سفیر برای دیدن شاگردان معلّم خانه اسلامبول و امتحان آن‌ها دعوت به معلم خانه نموده بودند، به مدرسه رفته، حقیقتاً متعلّمین خیلی خوب امتحان دادند...<sup>۱۲</sup> فارسی و درس عربی و زبان فرانسه و جغرافیا می‌خوانند و چند نفری هم از شاگردان که یتیم و بی‌بضاعت هستند، آن‌ها هم چند نفر به نجاری و چندی خیاطی و چند نفر به کفش‌دوزی مشغول بودند که چیزی نمی‌گذرد هریک استاد کامل خواهند بود که از حرفه خودشان گذرانشان به نحو اکمل می‌گذرد. بنده و جناب مجدالدوله، هر یک پنجاه تومان به جهت اعانه شاگردهای مدرسه نقد دادیم و مراجعت نمودیم.

#### [۹ سوال: حرکت به طرف اسکندریه]

نهم شهر شوال از اسلامبول با کشتی پستی حرکت نموده به طرف اسکندریه. زمان حرکت تلگرافی به جناب اجل مشیر السلطنه نمودم که بدانند از اسلامبول حرکت نمودیم. یک روز قبل از حرکت به جهت رفتن، در مجلس عمومی سفارت که قرب چهار صد نفر مدعو دعوت نموده بودند، حاضر و بعد رفتیم به صرف خوراکی.<sup>۱۳</sup> استکان شربت آلبیمویی داده، خورده شد. شب تبی عارض گردید، با خوردن کنه کنه و امساک فی الجملة عرق نموده، بهتر شده، شکر حضرت ربّ العزّه به تقدیم آمد.

صبح چهارشنبه، نهم شوال که بنای حرکت کشتی بود، به دعوت جناب سفیر به سفارتخانه رفته با ایشان الی لب دریا آمدم. طرّاده که مخصوصاً مال سفیر بود حاضر نموده بودند. با ایشان به طراده نشسته قریب یک میدان بُعد کشتی بود، رفتیم و آنجا به کشتی رفتیم با سفیر.

جناب اجل، مجدالدوله، شب چهارشنبه به کشتی رفته، اقامت نموده بودند که صبح آن روز با سفیر بنده رفتیم. بعد از نیم ساعتی هم ایشان در کشتی اقامت نمودند، دو جعبه شیرینی یکی برای بنده و دیگری جهت جناب مجدالدوله با آدم‌های خودشان به کشتی آوردند. حقیقتاً کمال مهربانی را به عمل آوردند. حتی خانه‌هایی که در اسلامبول معین نموده بودند، کرایه آن، که هشتاد تومان بود،

خودشان داده بودند. بنده هم دیدم این زحمت فوق العاده بود و هر قدر اصرار شد کرایه را نگذاشتند خودمان بدهیم. بنده هم در کشتی همان چهل تومان که حصه کرایه خانه بنده می شد به آدم‌های جناب سفیر، که در اقامت اسلامبول زحمت کشیده بودند، به توسط سید روضه خوان ایشان دادم. بعد ایشان رفتند و کشتی قریب به ظهر حرکت به طرف اسکندریه نمود.

### [پنج شنبه ۱۱ سوال: از میر]

آن روز و شب پنج شنبه الی یک ساعت از روز پنج شنبه یازدهم شوال گذشته که کشتی در حرکت بود، به شهر از میر رسیدیم. کشتی برای دادن مختصر باری که داشت در اسکله از میر ایستاد. شهر بسیار قشنگی از دور مشاهده شد. جناب مجدالدوله از کشتی پیاده شده، برای تماشای از میر رفتند. بنده چون در این سفر همی به جز زیارت قبر حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و ائمه بقیع - سلام الله علیهم اجمعین - و زیارت مکه معظمه در نظر نبود و نمی‌باشد، پیاده نشده. این افراد به خاطر آمد:

تو به غربت دیده‌ای چون شهرها  
گفت آن شهری که در وی دلبر است

گفت معشوقی به عاشق کی فتی  
پس کدامین شهر زانها خوشتر است

آن شاء الله خداوند تفضل فرماید و توفیق بدهد که آن فیوضات عظاما درک بشود. دیدن این شهرهای دنیوی چه فایده بر آن مترتب خواهد بود. به این جهت ابداً میل به پیاده شدن هم ننمودم.

از از میر باقلای تازه آورده بودند. دو حقه ابتیاع شد، از قرار حقه شهر از او پانصد دینار. چون درین فصل زمستان باقلای تازه، تازگی داشت. یک ساعت به غروب مانده شب جمعه از مقابل از میر حرکت نموده، صبح جمعه دو ساعت از آفتاب گذشته به یکی از شهر یونان که مسمی به بریه بود، کشتی رسیده، محاذی آن کشتی ایستاده، بعد از نیم ساعت صدای چند عدد شلیک توپ [شنیده] شد. استفسار نمودم. گفتند: زن پادشاه یونان به اینجا تازه با کشتی آمده بود. جهت تشریفات ورود او شلیک نمودند. شهر بسیار قشنگ خوبی به نظر آمد.

مجموعاً از اسلامبول به اسکندریه چهار شب و پنج روز [۸] بر روی آب بودیم. چهار - پنج ساعت قبل از پیاده شدن از کشتی، دریا تلاطمی نمود. اما الحمد لله زود ساکت شد. جناب مجدالدوله رفتند به میهمانخانه آرامنه، و لکن من به واسطه آن که میهمانخانه‌ها خیلی نجس بود، از بابت آن که خدمتکار مسلمان ابداً به هم نمی‌رسید و می‌بایست الجاء غذای آن‌ها خورده، به این جهت در خانه مسلمانان به روزی چهار تومان کرایه نموده رفتیم.

## [اسکندریه]

در این شهر اسکندریه نخل خرما به عمل آمده، از شدت پشه هیچ خواب و راحت ممکن نشد. در اسکندریه قبر منور جابر بن عبدالله انصاری - علیه الرحمه در نیم فرسخی خود شهر اسکندریه واقع است. گنبد و بارگاهی و مسجدی؛ خدیو قدیم مصر که پدر این خدیو باشد ساخته و بنا نموده. راهنمایی مشهدی محمدعلی تاجر رشتی به کالسکه نشسته به زیارت آن بزرگوار رفتیم. اسکندریه شهر معتبری است. عمارات و ابنیه عالیه بسیار دارد. بندر بزرگی می‌باشد. کشتی‌های متعدد به اینجا می‌آید و از چهار هزار کالسکه و درشکه بیشتر شبانه روز در آن حرکت می‌نماید. خیابان متعدد نظیف دارد که اغلب با سنگ تراشیده و مابقی شوسه می‌باشد. از حیثیت پاکی و تمیزی به اسلامبول ترجیح دارد. ساخلو آن از سرباز و پلیس انگلیس است. سکنه آن با آن که انگلیس و غیره است، هر یک به زبان خودشان تکلم می‌نمایند، ولی اهالی خود اسکندریه به زبان عربی حرف می‌زنند. واگون و بارکش‌های بسیار علی‌الاتصال از صبح الی هشت ساعت از شب گذشته در حرکت هستند.

جناب مجدالدوله یک روز بعد از ورود آمدند، با بنده وداع نموده، چهار - پنج روزه به مصر رفتند که در سوئس [سوئز] یا ینبوع به بنده برسند. این طور مذکور داشتند که نذر نموده‌اند برای قبر مالک اشتر که در مصر است بدهم گنبد و بارگاه بسازند، به آنجا می‌روم که به توسط تاجری پول و دستور العمل داده، پس از آن به ینبوع بیایم. ولی بنده چون در مصر کاری نداشتیم و خیال سیاحت در نظر، در این سفر نبود، به جز زیارت، به مصر نرفتیم. در همین اسکندریه با راه آهن به سوئس [سوئز] ان شاءالله تعالی خواهیم رفت.

قبور حضرت لقمان و اسکندر ذوالقرنین ودانیال، در همین اسکندریه است که بر سر قبور آن‌ها فاتحه خوانده شد؛ قبوری نیز در پهلوی همین مقابر، در جای علی حده بود به موجب تفصیل ذیل که برای تماشا رفتیم، قبور هر یک با سنگ مرمر بسته شده:

والده طوسون (دختر محمدعلی پاشا) - همسر ایضاً - خود طوسون پاشا - سعید پاشا - والده سعید پاشا - برادر ایضا - همشیره ایضاً - محمدعلی. برای هر یک به وضع علی حده لوحی از مرمر به خط جلی نستعلیق و نسخ کنده بودند. معلوم شد از توابع عثمانی بودند. جایی در اسکندریه که چهار سال است مذکور نمودند، در زیرکوهی پیدا شده که از صد پله متجاوز، به طور گشتن و گردیدن. زمان رفتن به پایین می‌خورد که پله‌های هر یک، یک چارک کمتر است و برای روشنایی بعد از پیدا شدن در هر گردش چراغ لیترلیک گذاشته‌اند که مستحفظین آن می‌پیچاند روشن می‌شود، ولی از قدیم دو نفس کش از سنگ‌ها تراشیده‌اند؛ مثل تنوره خیلی بزرگ است که هم پایین روشنایی بدهد و هم هوا از آن‌ها داخل بشود که شخص بتواند تنفس نماید و پله‌هایی دورادور آن

نفس کش‌ها تراشیده‌اند که با آن پایین می‌رود.

در آن زیر عمارتی بزرگ از همان کوه تراشیده‌اند که ستون‌های سنگی متعدد دارد. بنده تا هشتاد پله رفتم. کوه وهوای آن، مرا گرفت و از بدنم بنای ریختن عرق گذاشت. دیگر نتوانستم به زیر آن کوه و ده بیست پله دیگر را بروم. همان مستحفظ باز چراغ لیترلیک آن زیر را دست زده روشن نمود. از همان دور دیده، مراجعت کردم، ولی افخم السلطنه روز قبل رفته دیده بود مفضلاً. دو آنتیک خانه متصل به هم [۹] در جای علی حده دارد که آدم‌های مرده روغن زده، از سالیان دراز در تابوت سنگی گذاشته‌اند که کفن‌های آن‌ها پوسیده نشده، مرد، زن، بچه و غیره در آنجا بود. سکه‌های قدیمی بسیار از سلاطین روی زمین نیز آنجا جمع نموده‌اند.

### [حرکت از اسکندریه]

یک روز قبل از حرکت از اسکندریه، پاشا و محافظ نویس به دیدن آمد. خیلی اظهار مهربانی نمود. روز یکشنبه ۲۱ شوال از اسکندریه الی سوئس، در ده ساعت طی مسافت نموده شد. در ساعت ورود، قونسول آمده، دیدن کرده و تلگرافی که قونسول مصر به خواهش جناب مجدالدوله به قونسول سوئس کرده و استفسار حرکت بنده را از آنجا نموده بودند، به من نمود. جواب داده شد که ان شاءالله پنج شنبه ۲۵، در همانجا با کشتی حرکت خواهد شد به طرف ینبوع. اگر شما امروز و فردا تشریف بیاورید، متفقاً به ینبوع خواهیم رفت.

بک قبضه طیانچه رولور که در اتاق نمره اول راه آهن و دو عدد چتر که اقامت نموده بودیم، سهواً افخم السلطنه در آفیس راه آهن در وسط راه گذاشته، مانده بودند. تلگرافاً به مصر اطلاع داده شده بود که با ... ۱۴ کارخانه در آنجا مانده و شمندفری به مصر رفته، از عجله که در آفیس شمندفر در وسط راه سوئس نمودند همانجا مانده، پس از سه ساعت هنوز وارد سوئس نشده آورده در سوئس به من فوری تحویل داده انعامی به آوردنده داده تحویل نمودند. پنج روز در سوئس اقامت شده، ۶ لیره صاحب خانه در سوئس گرفته ۳۱ لیره برای بلیت کشتی الی جده داده شد. بعد از سوار شدن به کشتی، که از اول شب حرکت نمود، صبح آن یک ساعت از روز گذشته بود که به طور سینا رسیدیم.

حکیم و غیره از طور سینا آمده، اهل کشتی را دیدند و به قدر یک ساعت نشسته رفتند. باز کشتی حرکت نمود.

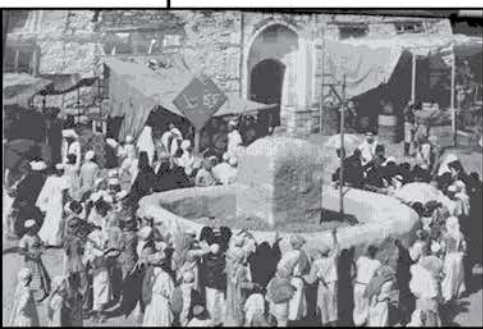
مختصراً چهار روز و سه شب کشتی به حرکت بود تا به ینبوع رسید، ولی در شب آخر دریا بنای موج و تلاطم گذاشت. از اول شب الی صبح، مثل این که خداوند تفضل فرمود که پس از دو ساعت از روز گذشته قریب به ینبوع، قدری آرام گرفت و بحمدالله به سلامت از کشتی پیاده شده، به قایق



نشسته، به قدر یک میدان در قایق بوده، به ینبوع وارد شدیم. در لب دریا میرزا اسماعیل خان قونسول ینبوع ایستاد، مرا به منزل خود برده، دو پیاله چای صرف شده، به منزلی که روزی دو لیره کرایه آن بود، آمده نشسته، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد. یک ساعت از شب گذشته، مفخم السلطنه، قونسول جدّه که برای مراقبت حال حجاج در مکه خواهد آمد، به دیدن آمده، فردای آن هم جناب مجدالدوله با قونسول جدّه و امین خاقان و مشهدی محمد آقای صراف آمده، دیدن نموده، رفتند. مشهدی محمد آقا و امین خاقان که با ما به مدینه آمدنی بودند، در ینبوع اقامت نمودند و قونسول با کشتی عازم جدّه شد. یک لنگه یخدان با اسباب‌های زیادی که دیگر به کار هوای عربستان نمی‌آمد، با رضای قونسول، به حاجی نقی نام سپرده شد که در مراجعت در جدّه تحویل بدهد تا مشیت الهی چه باشد.

از اتفاقات روزگار این است که کشتی که بعد از هفت هشت روز حرکت ماها از اسلامبول، که جناب مستعان السلطنه ناظم خلوت و مشهدی محمد آقای صراف و برادر زاده او و جناب حاجی سید محمد قزوینی در آن نشسته بودند، هنوز خیلی از اسلامبول دور نشده بودند، کشتی دیگر مصادف با آن کشتی که حضرات نشسته بودند شده، به هم خورده و خوردن آن کشتی به این کشتی باعث این گردید که این کشتی حامل جناب مستعان السلطنه و سایرین شکسته ولی خداوند تفضل فرموده که در آن بین، کشتی دیگر رسیده، اهالی این کشتی شکسته را به زودی حمل نموده، ولی به قرار تقریر امین خاقان و مشهدی محمد آقای صراف، یکی<sup>۱۵</sup> از حاجی‌های آن کشتی شکسته، که به عجله پایین می‌آمد، زخمی شده و دو روز بعد که در آن کشتی دیگر نشسته بودند، او فوت و بعد از غسل و کفن او، نعش او را به دریا انداخته‌اند ولی سایرین بحمدالله سلامت رسیدند.

و اما بعد از ورود به ینبوع، شاکر که از طایفه حرب اعراب و خیلی در این راه مدینه به اعراب شترداران و قطاع الطریق بادیه نشین‌ها مسلط است و شش برادر می‌باشند که همه مسلط هستند و در حقیقت امیر حاج این طرف راه مدینه منوره هستند، حاضر نموده، یک طاقه شال





کرمانی... ۱۶ دانه [۱۰] که الی مدینه همراه بوده، از شرّ خودش و اشراری که توابع او هستند، بعد از فضل خداوند محفوظ بدارد تا چه پیش آید.  
 ۵۴ عدد لیره با هم کرایه و خاوه به شاکر و پنج عدد لیره به اکام (عکام) که از ینبوع الی مدینه به همراه آمدند داده، پنج روز در راه...

### [۱۶ ذی قعدة: در بقیع]

روز شانزدهم ذی قعدة، چهار ساعت به غروب مانده، وارد مدینه منوره شده، روز پنجشنبه هفدهم بعد از غسل و تطهیر نمودن در حمام، به زیارت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - و حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در بقیع مشرف شدم و به جناب مشیرالسلطنه و اولاد و دوستان و اقربا دعا کردم و مخصوصاً و یک سید خلخالی را دیدم که در روضه منوره ائمه طاهرین در بقیع روضه می خواند. گریه زیادی نموده و به دعای وجود فاضل الجود همایونی - ارواحنا فداه - دعا نموده، سلامت ذات مقدس را از خداوند عالم - جل شأنه و عظمته - مسألت کرده، پس از روضه، به سید گفتم ذات مقدس ملوکانه را در ملا دعا کرده، به منزل مراجعت نمودم.

خداوند ان شاءالله جناب مشیر السلطنه را هم به این فیض عظاما نایل فرماید. بخصوصه در بالای سر بالای مبارک حضرت رسول - صلی الله علیه وآله - این مسألت از خدا نمودم. ان شاءالله به اجابت مقرون شده باشد! اگرچه این سفر، سفر پرزحمتی و دریا و منازلی که باید شترسواری نمود، خطرات بسیار دارد؛ اما:

### نابرده رنج گنج میسر نمی شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

حالا در فکر این هستیم که، کی حمل شام، که می گویند بیست و پنج ذی قعدة می رسد برسد و تهیه آن شده به تفضل خداوند متعال ان شاءالله خودمان را به مکه معظمه رسانیده، آن عمل واجب ادا بشود.

### یارب این آرزو مرا چه خوش است      تو بدین آروز مرا برسان

حمل شام ۲۶ ذی قعدة از مدینه حرکت نموده، به مسجد شجره آمد. در آنجا احرام بسته شد. ده روز در راه. روز ۶ ذی حجه وارد مکه معظمه شده، اما در راه مکه، در یکی از منازل، که بین الجبلین راه واقع شده بود و اعراب حربی و غیره آمده در دو طرف کوه سر راه را گرفته، برای آن که از ملکه هند که در حمل شام بود و خواه از او می خواستند، بنای تیراندازی نموده دو نفر از عسکر شامی یک نفر سلطان و یک نفر حاجی مقتول شد.

جناب عبدالرحمان پاشا، که به همراه حمل آمده بود، خودش سوار شده با عسکری که همراه آمده بود، به طرف کوه رفته، با ضرب توپ و گلوله تفنگ آن ها را از سر کوه ها دور نمودند و حاج از تناول آن ها خلاص شده. مقتولین جدال همان چهار نفر واقع گردید. شب بعد از آن روز، مشایخ آن اعراب نزد جناب پاشا آمدند و به یک مبلغی خانم ملکه را قطع نموده به آن ها داده، رفع شر آن ها از سرحاج بحمدالله شد. دیگر در سایر منازل به ظاهر متعرض نشدند، اما دزدی در میان حاج در وقت بار کردن می نمودند.

### [ششم ذی حجه: ورود به مکه]

در هر صورت به هر زحمت بود روز شش ذی حجه، پنج ساعت به غروب مانده، وارد مکه شدیم و عمل احرام عمره تمتع را به جا آورده، با مطوف ها به بیت الله مشرف شده، هفت شوط نموده، پس از آن، هفت مرتبه سعی فیما بین صفا و مروه نموده و بعد قدری از موی سر را مقراض کرده، که تقصیر شد و مراجعت به منزل نموده، احرام را برداشته، لباس پوشیده شد.

باز مجدداً در ترویبه، در منزلی که در مکه گرفته بودم، غسل نموده، برای حج تمتع احرام بسته، به مسجد الحرام رفته، هفت شوط نموده و در زیر ناودان طلا، که مشهور به «ناودان رحمت» است، رفته و طلب مغفرت از درگاه حضرت رب العزه نموده و دعا به ذات ملکوتی صفات

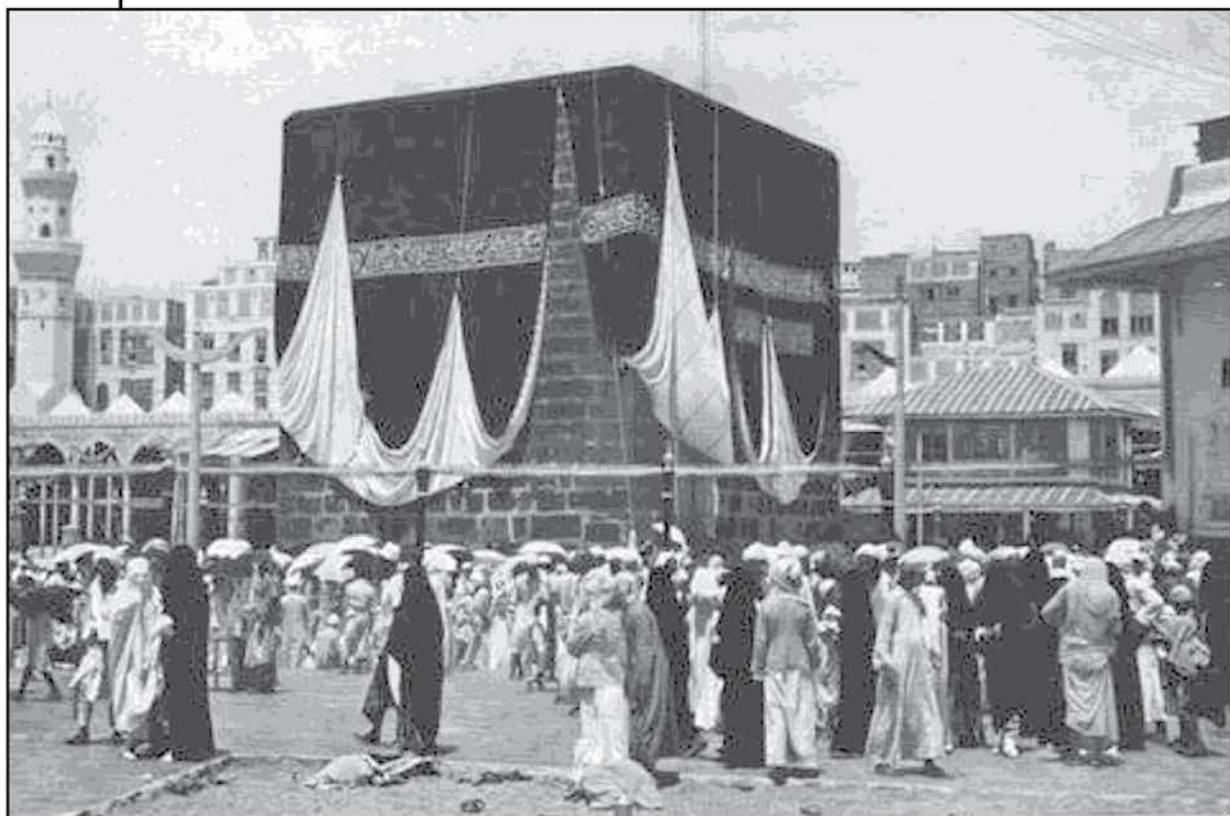
قبله عالم - ارواحنا فداه - کرده و به طوری که دستخط مبارک به حرمة السلطنه، برای انجام مقاصد قلبیه خودشان صادر فرموده بودند، به همان تفصیل نموده و از ایام عمر مبارک و شکوه دولت ایران از خداوند مسألت و در مقام حضرت ابراهیم - علیه سلام الله الملك المئان دو رکعت نماز خوانده، معاودت به منزل کرد و شتر و کجاوه و غیره، که حاضر نموده بودند، خود و حرمة السلطنه و افخم السلطنه و کلفت زنانه و نوکرهایی که به همراه آورده بودم، همه را برداشته روانه منا شدیم و شب در آنجا بیتوته نموده، وقت طلوع آفتاب با حجاج به عرفات رفته، قریب ظهر به عرفات رسیده، تا غروب مشغول ادعیه و نماز و غیره شد. نیم ساعت از شب گذشته با حجاج مراجعت به مشعر نمودم که دو فرسخی مکه است.

صبح، وقت طلوع آفتاب حرکت نموده [۱۱] قبل از ظهر به منا آمده و روز عید بود تقصیر نمودم. قدری از موی سر را تراشیده و هشت رأس گوسفند ایتیاغ و قربانی نموده، سوی ..... ۱۷ و سنگ جمره عقبه را زده و شب در منا اقامت کرده، صبح یازدهم که به مکه معاودت شد، باز سنگ جمره زده به حرم رفتم، هفت شوط نموده و در مقام حضرت ابراهیم - علیه السلام - نماز طواف به جا آورده، بعد به صفا و مروه رفته، هفت دفعه سعی به جا آورده، مجدداً برای حج نساء مراجعت به حرم شده و هفت شوط نموده، باز در مقام حضرت ابراهیم - علیه السلام - دو رکعت نماز خوانده و از خداوند متعال مغفرت و خیر دنیا و آخرت را مسألت کرده و دعای مخصوص به پادشاه - ارواحنا فداه - نموده و برای جناب مشیر السلطنه و پدر و مادر و مرحومه همشیره‌ها و صبیّه، که مرحومه شده و اجداد و اولاد و خاله‌ها و عمه و جده و خاله‌زادگان و مخصوصاً جناب موثق الملک و بدیع الملک و دوستان و آشنایان در نظر بودند، دعا نموده و یک اسم برده شده است.

برای جناب مشیر السلطنه مستدعی به اولادی شدم که اگر مقدر گردیده ان شاء الله مرحمت بشود! همچنین بقای نوادگان و اولاد همشیره زادگان نیز دعا کرده قریب به ظهر مراجعت به منزلی که در مکه داشتم شده، ناهاری صرف شده دو ساعت به غروب مانده باز مجدداً به کجاوه‌ها و غیره سوار شده، به منا برگشتیم که در آنجا چادرهای متعدده، که از اسلامبول خریده بودم و زده بودند، اقامت نمودیم.

شب را که جناب مفخم السلطنه خودش به چادر بنده آمده، دعوت شام نموده بود، رفتم. جناب اجل مجدالدوله و جناب ناظم خلوت و جمعی از حجاج ایرانی را نیز دعوت نموده بود. همه در آنجا حاضر بودند. صرف شام شده و آتش بازی بسیار مفصلی هم در مقابل حمل شامی که آن‌ها توپ متعدد مفصل شلیک می نمودند و آتشبازی می کردند، تهیه کرده، با موزیکانی که از موزیکانچیان هندی یا مصری آورده بود، تا سه چهار ساعت از شب گذشته، موزیکان می زدند و چراغانی هم نموده بود. من هم در مقابل چادرهای خودم دوازده مشعل تهیه کرده بودم و ده عدد لاله فتری تا

ساعت چهار- پنج داده روشن کردند و خاتمه مجلس عموماً به پادشاه - ارواحنا فداه - دعا نموده، هر یک به چادر خود مراجعت کردیم. فردای آن روز، که روز دوازدهم شهر ذی حجه باشد، تا بعد از ظهر در منا اقامت کردیم. نماز



ظهر را در منا خوانده، سوار شده، باز قبل از مراجعت، پیش از ظهر سنگ جمره عقبه را زده، بعد از ظهر با حمل شامی و مصری، که از سیصد هزار نفر می‌گفتند جمعیت حجاج زیاد بود، یک ساعت و نیم به غروب مانده به مکه معظمه معاودت نمودیم و بحمدالله عموم حجاج به سلامت، به جز یک نفر مریض تماماً به مکه معاودت کردند.

### [اقامت شانزده روزه در مکه]

شانزده روز هم در مکه اقامت نموده و در هر روز یک دفعه در بیت الله طواف، که هفت شوط

باشد، از روی استحباب به عمل آمده، قبور حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه و حضرت عبدمناف و محل تولد حضرت فاطمه و خانه حضرت امیر المؤمنین - سلام الله علیهم اجمعین نیز زیارت شده و مطوف مکه یک طاقه شال و ده لیره و به خواجه‌های مکه ده لیره و به اکام (عکام) و عملجات ده لیره و یک طاقه شال، برای...<sup>۱۸</sup> باشی دو طاقه شال و ده لیره و به علی آقا حمله دار شیرازی ساکن شام سوای یک صد و بیست لیره که بابت کرایه داده شده، یک طاق شال هفتاد تومان به عنوان خلعت داده شد.

بیست و دوم شهر ذی حجة الحرام با یک دسته حجاج از مکه معظمه - زاده‌الله شرفاً - حرکت نموده، یک روز و یک شب در راه بوده، روز دوم، سه ساعت به غروب مانده، به احتمال خوف از قطاع الطريق عرب به جده رسیدیم و حال آن که ملکه هندیه در این حمل همراه بود. در سر جمیع قلّه‌های کوه و در چند نقطه نیز سرباز حاضر نموده و مستحفظ قرار داده بودند. معهداً برای حجاج نیمه‌جانی از خوف اشرار عرب باقی مانده بود. دو نفر هم جنازه در کنار معبر افتاده بود که بر حسب ظاهر دو - سه روز بود کشته بودند.

حقیقت، از ینبوع الی مدینه و مکه و جده، نهایت اضطراب برای عموم حجاج حاصل بود و احدی خود را صاحب جان و مال از حجاج نمی‌دانست و حالا که به جده رسیده‌ایم، با این که به کشتی می‌باید نشست و بیم غرق هم در مقابل است، مثل این می‌ماند که از زندان مستخلص شده‌ایم! با آن که خودم با هفت نفری که همراه بود، دو هزار و پانصد تومان از ینبوع الی جده پول داده‌ام و حالا برای نشستن محتاج به قرض شده، برای آن که سه طاقه شال کشمیری و شیروانی و ده طاقه شال کرمانی و دو فرد قالیچه اعلا به عنوان تعارف و خلعت در ینبوع الی جده داده‌ام. معهداً به اندازه‌ای سختی کشیده شده، جهت قطاع الطريق که ما فوقی بر آن متصور نیست.

بعد از ورود به جده، تلگرافی از جناب مستطاب اجل اکرم افخم مشیر الدوله برای ابتیاع نمودن دو نفر خواجه کوچک حسب الامر رسیده است. به دعای ذات مقدس همایون ملوکانه - ارواحنا فداه - که مایه زندگانی و رفاهیت حال عموم چاکران و خاصه اهالی ایران می‌باشد، اشتغال ورزید. و پس از آن، به استحضار جناب مجدالدوله و ناظم خلوت به تفحص برآمد. معلوم شد به واسطه قدغن انگلیس، سیاه از کنیز و خواجه نیاورده‌اند. و از کشتی‌ها رد نمی‌دادند بلکه ان شاء الله در اسلامبول به توسط و استحضار جناب ارفع الدوله، سفیر اسلامبول این خدمت انجام پذیرد.

### [در قرنطینه طور سینا]

در جده، کشتی یکسره الی اسلامبول کرایه شده، به هشتاد و هشت لیره، بعد از آمدن به کشتی، شش لیره هم اجزاء کشتی، برای جای آشپزخانه گرفتند. دو شب در روی آب خوابیده شد تا به طور

سینا آمدیم. در طور سینا حکیم آمده، اهالی کشتی را برای اشخاصی که در قمره اول کشتی سکونت داشتند پیاده نموده، به قرنطینه طور سینا برده و در آنجا قریب دو هزار باب چادر زده بودند که اهالی کشتی‌هایی که متواتراً از حجاج می‌رسیدند، پیاده نموده، به قرانطینه می‌بردند و هر کشتی اهالی آن را چهار شبانه روز در قرنطینه نگاه می‌داشتند؛ چنان‌چه این کشتی که ماها در آن بودیم، چهار روز اهالی آن را نگاه داشته و ماها در کشتی که در روی آب لنگر انداخته، اقامت نموده، معطل و انتظار مرخصی و اجازه رفتن کشتی به طرف اسلامبول داشتیم.

چون از کاپیتان این کشتی، در دادن جا، خیلی اظهار انسانیت شد، یک حلقه انگشتر فیروزه بسیار خوب که در اطراف آن الماس ریزه نصب نموده بودند و هشتاد تومان متجاوز قیمت آن، به کاپیتان کشتی دادم.

در روز اول و دویم که کشتی در طور سینا لنگر انداخته، بادی در روی دریا می‌آمد و موج‌ها بلند می‌شد که زهره آب می‌گردید، بعد از دو شبانه روز فی‌الجملة باد آرام گرفت و شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک روز به مرخصی حجاج از قرنطینه مانده، یک نفر دکتر انگلیس با سه - چهار نفر اجزاء به کشتی [آمد و] خدام کشتی را نیز به قرنطینه فرستاد و از آدم‌های قمره اول مرا با افخم السلطنه و حرمة السلطنه و یک نفر خدمه زنانه را به هزار لیت و لعل در کشتی گذاشته، چهار نفر نوکر مرا به قرنطینه فرستاد و جنابان مجدالدوله و ناظم خلوت را در کشتی گذاشته، امجد السلطان پسر مجدالدوله و ساعد همایون و دو نفر نوکر مجدالدوله، دو نفر نوکر ناظم خلوت را نیز به قرنطینه فرستاد. مختصر این است یک روز و یک شب هم در کشتی بدون آدم و خدمتکار در کشتی مانده و خدمت خودمان را [۱۳] خودمان می‌نمودیم. و همین قدر متشکر بودیم که ماها را به قرنطینه نبرده و لخت نموده و الا تب عارض می‌شد. در هر صورت سه لیره هم پول قرنطینه دستی گرفته و هشت عدد نوشته قرنطینه به خودم و همراهان داده و صبح روز پنجم قرنطینه عموم حجاج این کشتی که از پانصد نفر متجاوز بودند، مرخص نمودند که کشتی حرکت نموده برود. روز پنجم کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر، ولی پنج روزی که در راه بودیم دریا متلاطم و حجاج به واسطه تلاطم عموماً بدحال و همه را قی می‌کردند و پنج نفر از حجاج که مریض بودند وفات نموده، آن‌ها را بعد از غسل و کفن به دریا انداختند. پس از رسیدن به هورلا، نزدیک ازمیر، کشتی را برای قرنطینه نگاه داشته، اهالی کشتی را سوای قمره نشین‌های درجه اول پیاده نموده و قرنطینه برده، چهل و هشت ساعت نگاه داشته، روز عاشورا آن‌ها را مرخص نمودند که وقت ظهر کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر برود.

یک روز قبل از حرکت، حکیم حافظ‌الصحه، که در این قرنطینه گذاشته بودند، با اجزاءش

به کشتی آمده، یک ساعت اهالی قمرهٔ اول، که ماها بودیم، ملاقات نموده و دو لیره که حق قرنطینهٔ خود بنده و همراهان بودند، اخذ نموده، نوشته قرنطینه داده و از سایر حجاج قمرهٔ اول نیز حقوق قرنطینه هر یک را گرفته معاودت کردند تا اینجا به این نحو گذشت. تا بعد چه پیش آید! و جرأت نشستن در قایق ننموده، سه لیره داده، پرکاس حاضر نمودند و در آن نشسته با جناب حاجی ناظم خلوت و حاجی افخم السلطنه و همراهان به سلامت وارد اسکله و پیاده شدیم.

در آنجا جناب صفاء الملک مستشار سفارت و حاجی میرزا موسی خان منشی باشی و سایر اجزاء سفارت از قوبس و غیره و کالسکه حاضر نموده بودند، به سفارت تقدیر الهی چه باشد.

### [در استانبول]

مجملاً این است: هیجده شبانه روز روی آب بودیم تا به اسلامبول رسیدیم. چون این کشتی به قدر نیم فرسنگ از اسکله دور ایستاد و دریا هم متلاطم رفتیم و حاجیه حرمة السلطنه و کلفت و نوکر ما را که کالسکه و گاری برای حمله انتقال کرایه نموده بودم، به خانه‌های آقا سید حسین و آقا سید حسن که از اهل تبریز و در اسلامبول سکونت دارند و به ده لیره مشهدی میررحیم تاجر، مشهور به گلابی که در خان والده تجارت می‌نماید و با بنده طرف داد و ستد بود، کرایه کرده بود فرستادم.

در سفارت، بعد از صرف چای مراجعت به خانه‌ای که کرایه نموده بودند کرده، عصر آن روز مستشار و اجزای سفارت، که من جمله پسر حاجی موسی خان مؤتمن نظام بود آمده، دیدن کردند. تاجر دیگر از اهل آذربایجان ساکن اسلامبول آمده دیدن نمودند. روز بعد، تذکرة‌های ایران به مستشار داده شد که نزد وزیر مختار دولت بهیبه روسیه بفرستد که تذکرةٔ جدیدی برای گذشتن از دریای قرادانگیز و نبردن ماها به قرنطینهٔ روسیه، که در کفه به جهت حجاج معین نموده‌اند، بدهند. بعد از سؤال و جواب‌های زیاد، راضی شدند که سند نبردن در قرنطینه بدهند و چون بندگان اعلیٰ حضرت ظلّ اللّهی - ارواحناه فداه - دو نفر خواجه تلگرافاً فرمایش فرموده بودند که در جده ابتیاع کنم و در آنجا آنچه تجسس شد، به واسطهٔ قدغن دولت انگلیس دو سال بود که نمی‌آوردند و از آنجا یأس بهم رسید.

در اسلامبول به شارژدافر اظهار کردم که چون در اسلامبول بصیرت از همه چیز دارند و تاجر ایرانی با آن‌ها آمیزش و سروکار دارند، محرمانه بلکه ابتیاع و پولش را بدهم و خواجه‌ها را هم به سفارت بدهم که آن‌ها را به هر تدبیر شد به ایران برسانند. چند روز معطل شدم. عاقبت مستشار پیغام داد که عجالتاً هر جا تفحص شد برای خواجه پیدا نمی‌شود. لابداً مشهدی میر رحیم تاجر را با مستشار [۱۴] موجه ثلاثه [ظ] که هر ساعت که مستشار، خواجه به دست آورد، قیمت آن



هرچه باشد الی یک هزار تومان و یک هزار و پانصد تومان داده و خواجه را پس از گرفتن تحویل سفارت بنمایند که جناب سفیر روانه ایران کنند. در این فقره که فی الجمله اطمینان حاصل شد، روز چهارشنبه ۱۹، با کشتی پُسته که می‌گویند، چهار روز به باطوم می‌رود سوار شده روانه شدیم با جناب حاجی ناظم خلوت، اما جناب حاجی مجدالدوله عجله نمودند و روز شنبه چهار روز قبل از حرکت ماها، عازم شدند. غالباً در این سفر رسمشان این طور بود که شرایط رفیق راهی را کمتر ملاحظه می‌نمودند.

عصر روز چهارشنبه ۱۹، کشتی حرکت نموده، روز جمعه ۲۱، دو ساعت به صبح مانده در کنار سامسوم اسکله کرده بار و اشخاصی که به سامسوم رفتنی بودند، از کشتی پیاده شده رفتند. در حقیقت یک روز و نصف و دو شب در روی دریا کشتی حرکت نمود تا به سامسوم رسیدیم، ولی بحمدالله در این دو شبانه روز کشتی بسیار آرام و بی‌تلاطم حرکت نمود. خداوند ان شاءالله تفضل فرماید که الی باطوم هم به همین قسم دریا آرام باشد. از ظهر روز جمعه ۲۱ هم باز کشتی حرکت نموده الی چهار ساعت به صبح شنبه ۲۲، به طرابزن رسیده، باز کشتی اسکله نموده، لنگر انداخت و مشغول دادن بار به قایق‌ها شدند که به طرابزن ببرند. چند نفری از مرد و زن ارامنه، که در سامسوم به کشتی آمده سوار شده بودند، در طرابزن پیاده شده رفتند و الحمدلله والمئه دیروز و دیشب و امروز که کشتی به اینجا رسید، دریا تلاطمی ننموده تا به آنجا به خوبی رسید. امیدوارم از عصر امروز هم که کشتی به طرف باطوم حرکت خواهد نمود، دریا به همین آرامی باشد که بی‌تلاطم و فرته به باطوم به سلامت برسیم، ولی از اتفاق، یک کشتی که در مقابل همین کشتی که ماها نشسته بودیم و در طرابزن اسکله نموده بود، گردش کرده آمد به این کشتی چسبید. خداوند تفضل فرمود که روز بود و هر دو کشتی اسکله نموده در حرکت نبود که به کشتی‌ها آسیبی برسد. عمل‌جات هر دو کشتی اتفاق نموده، دو-سه ساعت اوقات صرف کرده، کشتی‌ها را از یکدیگر جدا نمودند.

مجملاً این است که کشتی شب حرکت نموده، سه ساعت از روز گذشته به باطوم رسیدیم. قنسسول باطوم پس از یک ساعت به کشتی آمد و تذکره‌های ما را داده از جانب دولت روس امضا نموده، قول کشیده و بارهای ما را بدون آن که باز کنند رییس گمرک‌خانه روسیه هم به کشتی آمده بود، کمال معقولیت را متعرض نشده، به منزلی که در باطوم معین شده بود بردند و خود من هم در کشتی سوار به قایق نشسته با قونسول باطوم و به اصرار و اظهار قونسول مرا با حرمة السلطنه و خدمه ایشان با حاجی بشرخان به منزل قونسول رفتیم و شب را در آنجا نموده، صبح روز دوشنبه ۲۴ شهر محرم، دو ساعت از روز گذشته، به ماشین خانه با قونسول باطوم رفتیم و ۲۵ لیره داده، به جهت خودمان و بارهایی که داشتیم داده، سه ساعت از روز مزبور گذشته با قونسول وداع نموده، ماشین حرکت نمود.

## [ورود به بادکوبه]

آن روز و شبِ دوشنبه الی سه ساعت به غروب سه شنبه ۲۵ مانده، وارد بادکوبه شدیم که سی ساعت در راه بودیم. از باطوم الی بادکوبه وقت پیاده شدن از شمندفر، اجزای قونسولگری بادکوبه حاضر شده بودند، به میهمان‌خانهٔ مسلمان‌ها که جای بسیار خوبی بود رفته منزل نمودیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم از اسلامبول با من رفیق سفر شده بود. همراه بنده به همین میهمان‌خانه آمد. یک ساعت بعد از اقامت در میهمان‌خانه، جناب اجل حاجی مجدالدوله آمدند دیدن و قونسول بادکوبه پسر مرحوم حکیم الممالک نیز آمدند، ولی جناب حاجی مجدالدوله چون چهار روز قبل از ماها به بادکوبه رسیده بودند و کشتی برای رفتن به طرف رشت گرفته بودند با آن که باد تند می‌آمد وداع نموده، عازم شدند ولی خیال بنده این شد [۱۵] که ان شاءالله تعالی روز پنج شنبه ۲۷ شهر حال که محرم الحرام است و موقع حرکت کشتی پُستی از بادکوبه به رشت می‌باشد، خداوند تفضل فرماید که باد قدری آرام بگیرد کرایه نموده، از بادکوبه به رشت برویم تا مشیت حضرت قادر متعال به چه تعلق پذیرفته باشد.

امیدوار به رحمت حضرت پروردگار هستیم که چنان‌چه در این سفر از خطرات عظیمه مستخلص فرمود، از این دریا هم به سلامت بگذریم.

سه ساعت از شب جمعه ۲۹ گذشته کشتی بنای حرکت گذاشته، سه ساعت از روز گذشته، محاذی لنکران ایستاد، لنگر انداخت که ۱۲ ساعت از بادکوبه الی لنکران کشتی حرکت می نمود تا به لنکران.

کرایه میهمان‌خانهٔ مسلمان‌ها که اقامت شده، چهار لیره و کرایهٔ کشتی، که از اسباب چادر و غیره همراه داشتیم، سیزده لیره داده شد و قونسول بادکوبه الی سه ساعت از شب گذشته، که کشتی می‌خواست حرکت کند در کشتی بود. زمان حرکت، وداع نموده رفت. به آدم قونسول که تذکرهٔ ما را برده به گماشتگان روسیه ثبت کنند، یک اشرفی دوتومانی و به سید نقیب بادکوبه که به کشتی آمده، یک اشرفی داده و...<sup>۱۹</sup> دیگر که آمده بودند داده شد. به پیشخدمت‌های میهمان‌خانهٔ بادکوبه یک تومان انعام داده شد. به نایب الحکومهٔ انزلی هم تلگراف نمودم که پرکاس یا کشتی دولتی ایران را در انزلی، که دیگر این کشتی پُستی به جهت عمیق نبودن دریا پیش تر نمی رود، حاضر کنند که بعد از پیاده شدن از کشتی، ان شاءالله تعالی با جناب ناظم خلوت و افخم السلطنه و سایر همراهان نشسته به آستارا و از آنجا به پیره بازار برویم.

با آن که کمال خوف از این دریا داشتیم، به تفضل خداوند متعال، در مدت دو شب و یک روز دریا ابدأ تلاطم نمود و صبح شنبه ۲۱، به قرب انزلی رسیدیم. کشتی ایستاد و در این بین پرکاس دولتی را آوردند. معین دیوان نایب الحکومهٔ آستارا با نواب منوچهر میرزا، که از جانب موسیو نوز

مأمور انزلی شد، ایشان نیز حضور به هم رساندند و پذیرایی کردند. به کاپیتان پرکاس ده تومان و دو نفر که با پرکاس آمده دو اشرفی انعام داده شد. در مقابل گمرک آستارا دو نفر از فرنگی‌هایی که رییس گمرک خانه آنجا باشند آمده دیدن نموده، بارها نیز تفتیش نمودند. دیدند چیزی که قابل گمرک گرفتن باشد به همراه نبود. با کمال معقولیت و مهربانی خداحافظی کرده رفتند. باز پرکاس حرکت نمود، به قدر یک ساعت حرکت نمود تا به دهنه رودخانه رسیدیم. در آنجا سه عدد قایق حاضر نموده بودند. به قایق سوار شده یک ساعت قایق‌چی‌ها پارو می‌زدند. بعد که به رودخانه رسیدیم. قایق‌چی‌ها طناب‌های چند به دکل قایق بسته خودشان به کنار رودخانه رفتند و آن طناب‌ها را می‌کشیدند تا بعد از یک ساعت که پیره بازار رسیده پیاده شدیم. به قایق‌چی‌ها شش تومان و به کنار رودی‌ها سه تومان انعام داده شد، و جناب حاجی... ۲۰ برادر کوچک جناب حاجی سید رضی که از آستارا... شده بود دیدم ایستاده‌اند. معلوم شد به استقبال آمده بود با دو یدک و چند رأس اسب سواری. به ایشان گفتم حاجت سوار شدن اسب ندارم. سه دستگاه درشکه کرایه که در پیره بازار حاضر بود سوار شده با برادر جناب حاجی سید رضی به خانه حاج معزی الیه وارد شدیم و به درشکه‌های کرایه سه تومان دادیم. پنج ساعت به غروب مانده بود، ناهاری حاضر نموده بودند، صرف و شکر حضرت معبود متعال به تقدیم آمد. سجده شکر کردم که الحمد لله از دریا به خوبی گذشتیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم به خانه جناب میرزا نورالله خان پیشکار رشت رفت. بعد از صرف ناهار تلگرافی به جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر مالیه و تلگرافی به جناب فرزندی ثقة السلطنه نموده، ورود خود را [۱۶] به رشت به سلامتی با همه همراهان و اقامت دو روزه و عازم شدن بعد از دو روز اطلاع داده شد.

جناب حاجی مجدالدوله، همان طور که از بادکوبه دو روز پیش [راه] افتاد در رشت هم همان روز ورود بنده حرکت به طرف دارالخلافة نمودند. من هم دادم به چاپارخانه سه دستگاه از کالسکه و دلیجان و گاری مبلغ دویست تومان کرایه نمودند که ان شاءالله دوشنبه غره شهر صفر از شهر رشت حرکت کنم و یک زوج یخدان که ملبوس و چهار طاقه شال کشمیری و دو طاقه کرمانی و یک طاقه امیری اعلی و لباس‌های حرمة السلطنه و دوازده قالیچه اعلی و پاره‌ای اسباب دیگر که پول چاپاری حمل نمودن لزومی نداشت و سه باب چادر دودیرکی و قلندری کتان گلدار و چادر قلندری کتان ساده و شش خوب[؟] در خانه جناب حاجی سید گذاشته شد که اخوان ایشان با مکاری روانه کنند و جناب حاجی ناظم خلوت هم چون در چاپارخانه روز دوشنبه و موقع حرکت پست بود، عذر رییس چاپار این شد که زیاده از چهار دستگاه مال ندارم. قرار شد یک روز بعد از حرکت بنده [عازم] طهران بشود.

از علما و اعیان، جناب شریعتمدار و جناب میرزا نورالله خان پیشکار و پسر مرحوم حاجی میرزا

علی پسر حاجی میرزا مسعود که کارگزاری رشت به عهده او محول است، آمده دیدن نمودند، با چند نفر از تجار و غیره که آشنایی داشتند. خداوند - ان شاءالله تعالی تفضل فرماید که به سلامتی به طهران برسیم و اعیاء را به صحت ملاقات کنیم.

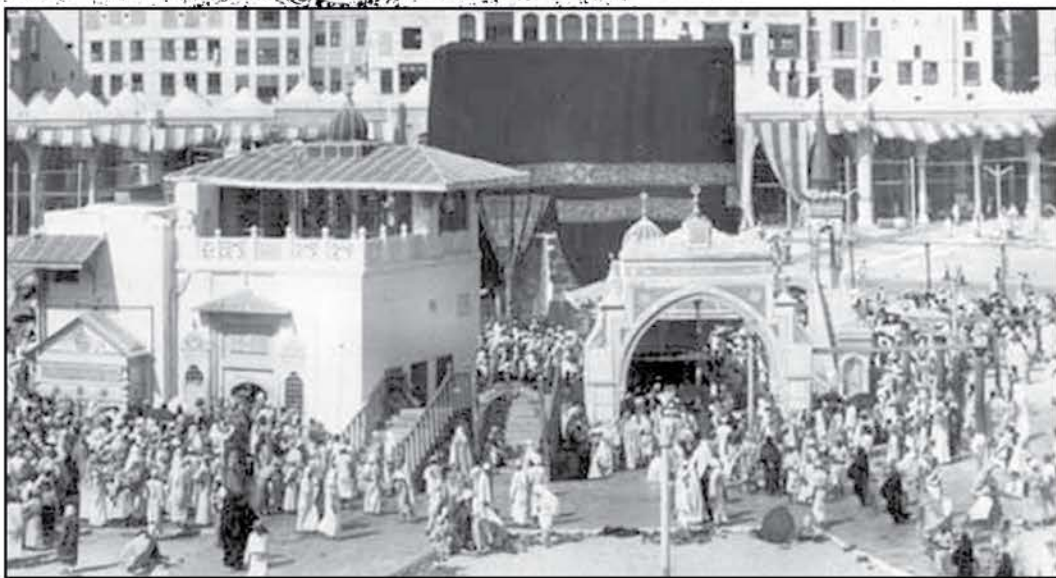
روز دوشنبه، غره شهر صفر، بعد از ظهر از خانه‌های جناب سید رضی با اخوانشان وداع نمودیم، قریب به غروب به رستم آباد که پنج فرسخی شهر رشت می‌باشد رسیدیم. به جهت آن که از رشت تا آنجا راه شوسه خیلی بد و مغشوش از گل و آب بود، اما از آن به بعد راه‌ها عیبی نداشت و در همه جا سنگتراش و عمله با مهندسین مشغول وسعت دادن راه بودند، لکن حقیقت از دیدن فرودگاه‌ها [پرتگاه‌ها] زهره انسانی می‌ترکد.

سه روز، در روز پنج شنبه، ۴ صفر - ان شاءالله تعالی از این میهمان‌خانه بیک کندی به قزوین وارد خواهیم شد. از دو فرسخی به بیک کندی مانده، آن دره‌ها کم کم تمام شده، به زمین مسطح رسیدند؛ و در بیک کندی مانده و با آن که شام را پیش خودم طبخ نموده؛ از برنج و روغن و قند و چای و غیره، برای همه طبخ غذا و بخاری و ذغال سماور و اقامت یک شب در آنجا، چهار تومان داده شده، صبح سوار شده و نهار وارد قزوین در عمارات دیوانی گردیدیم. جناب اجل، میرزا صالح‌خان سردار امجد، حاکم قزوین کالسکه و یدک و چند نفر فرستاده بودند.

مختصر این است که چهار روز و سه شب در راه رشت بودیم. در قزوین برای عوض نمودن اسب چاباری با کالسکه‌ها و گاری نزد رییس چاپارخانه آنجا فرستاده بود و پیغام داده بود که حضرت اقدس ارفع امجد والا ولیعهد گردون مهد چون از دارالخلافة اعلام شده که شنبه ۶ شهر صفر از آنجا حرکت خواهیم فرمود، اگر الآن از اینجا شما حرکت نکنید فردا مال‌های چاپارخانه را برای ملتزمین رکاب مبارک حضرت اقدس خواهند برد و یک هفته در اینجا می‌باید اقامت کنید تا مال‌ها برسد. به این جهت نهار صرف، نماز ظهر و عصر خوانده با جناب سردار وداع نموده، عازم شدیم و الی پنج ساعت از شب گذشته به میهمان‌خانه‌های حصارک خود را رسانیدم و صبح جمعه ۵، سه ساعت از روز مزبور گذشته، به میهمان‌خانه شاه آباد وارد گردیده، نهار صرف و نماز ظهر و عصر خوانده و سجده شکر حضرت قادر متعال به تقدیم آمده، عازم شهر طهران شدیم.

در بین راه شاه آباد، حضرات مستقبلین که جنابان ثقة السلطنه و مشیر نظام<sup>۲۱</sup> و اعزاز الدوله و مستوفی نظام رسیدند. روی فرزندان را بوسیده و شکر حضرت ذوالجلال را به جای آورده روانه شدم.

همین که به امامزاده حسن رسیدیم، جناب مستطاب اجل اکرم آقای مشیر السلطنه<sup>۲۲</sup> و جناب اجل موثق الملک و جناب بدیع الملک و حاجی سید رضی و جناب سلطان الواعظین و امیر الأمراء قلی‌خان امیر تومان و جناب نعیم السلطنه و جناب امین حضرت و نواده‌ها و غیره و غیره که در آنجا



انتظار داشتند، همه را به تفضل خداوند متعال صحیحاً سالمأ ملاقات کرده، زبانم به این فقرات گویا شد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»<sup>۳۳</sup>

پس از ساعتی مکث، از آنجا که قریب دو ساعت به غروب مانده بود، با جناب مستطاب اجل، آقای مشیر السلطنه در کالسکه نشسته و حضرات آقایان هم هر یک در کالسکه‌های خودشان روانه شهر شدیم و به خانه خود وارد گردیدیم و از سلامتی اقارب و از این که خودم هم به صحت از این سفر دور مراجعت نموده، همه را به دلخوشی ملاقات کردم، به درگاه حضرت رب العزه متشکر شدم. حمداً لله، فثمّ حمداً لله.

فردای آن روز در دوشان تپه، که موبک مسعود همایونی در آنجا نزول اجلال داشت رفته، شرفیاب خاک پای مقدس همایون ظل‌اللهی - اروحانه فداه - شده، تقبیل خاک پای مبارک را نمودم و اظهار کمال مرحمت را فرمودند و مستظهِراً مراجعت به شهر شده، مشغول پذیرایی آقایان علمای اعلام - کثر الله أمثالهم - و وزرای عظام و آقایان و دوستان گردیدم و پس از دو روز، که یک زوج طپانچه هشت تیره، که از اسلحه‌های ممتاز تازه درآمده فرنگستان و پاره‌ای از ظروف کار ژاپون و شال شیروانی اعلی، که هر یک در جای خود ممتاز، که سوغات مکه معظمه - زاده‌ها الله شرفاً - بود به عنوان سوغات تقدیم حضور باهر النور همایون ملوکانه - ارواحانه فداه - با فرزندان «ثقه السلطنه و اعزاز الدوله» شده، به این نحو در فوق عریضه به دستخط همایون نمط شرف اصدار یافته بود.

مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاءالله حج شما قبول و دعاهایی که می دانم قبلاً به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقه السلطنه و

اعزاز الدوله در غياب شما خوب خدمت می کردند. کمال رضایت را از خدمات آن ها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بود [ید] رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر ۱۳۲۲

بعد از زیارت این دستخط ملوکانه پادشاهانه - ارواحناه فداه - مایه کمال استظهار و تشکر عموماً گردید.

خداوند متعال ظلّ طویل شاهنشاه - ارواحناه فداه - را بر مفارق عموم چاکران و اهالی مستدام بدارد برّ العباد و بحقّ محمد - صلی الله علیه و ائمه طاهرین و اولاده الامجاد سلام الله علیهم اجمعین.

این صورت سفرنامه مکه معظمه است که تحریر شد. ۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۳

### پی نوشتها:

۱. مرآت الوقایع، (چاپ میراث مکتوب، ۱۳۸۶) ۱۴. یک کلمه ناخوانا. ۸۵ ص
۲. مرآت، ص ۱۲۶
۳. مرآت الوقایع، ص ۵۷۸
۴. مرآت الوقایع، ص ۷۴۰
۵. مرآت الوقایع، ص ۷۸۲
۶. مرآت الوقایع، ص ۹۰۸
۷. مرآت، ص ۴۹۶
۸. جای یک کلمه در اصل سفید است.
۹. دو کلمه ناخوانا شاید: [نمره اول]
۱۰. یک کلمه ناخوانا.
۱۱. یک کلمه ناخوانا.
۱۲. به اندازه یک کلمه سفید.
۱۳. خوراکی حدسی است. شاید: فواکه.
۱۴. یک کلمه ناخوانا.
۱۵. «یکی» حدسی است.
۱۶. به اندازه دو کلمه ناخوانا.
۱۷. یک کلمه ناخوانا.
۱۸. یک کلمه ناخوانا.
۱۹. یک کلمه ناخوانا.
۲۰. یک کلمه ناخوانا.
۲۱. کپی ما کمرنگ بود و این اسم ناخوانا. بنابراین حدسی است. مشیر نظام یکی از فرزندان مدیر الدوله است.
۲۲. مشیر السلطنه برادر مؤلف، که مدت ها وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. بنگرید: مرآت الوقایع مظفری: ۱۳۵۹
۲۳. فاطر: ۴۳